

## یادداشت سردیبر

سنجش نسبت میان فلسفه و فیلسوفان اسلامی با فلسفه و فیلسوفان یونانی و تأثیر و تأثر میان آنها، پیشینه‌ی دراز دارد و احتمالاً تتبع و گردآوری نگرشها و تحلیلها در این زمینه و طبقه‌بندی نتایج حاصله از آن، خود بتواند موضوعی مستقل - و البته پُر ثمر - در این زمینه بشمار آید.

در قرون اخیر و بویژه در خلال اغلب نوشته‌های مستشرقان، نگاه و تعبیر اخذ و اقتباس حکمای اسلامی از سنت یونانی و یونانی‌مآبی به گرت‌برداری و تقلید و استمرار همه‌جانبه بدل شده و در لابلای انبوهی از گزارشهای مربوط به دوره ترجمه و فهرستهای مربوط به شرح و تفسیرهای صورت گرفته بر آثار افلاطون و ارسطو و نوافلاطونیان، ابتکارات و نوآوریهای حکیمان مسلمان در مداخل و مسائل فلسفی و مابعدطبیعی کمرنگ و ناچیز انگاشته و حتی نادیده گرفته شده است. علاوه بر این، استفاده از واژگان مبهم و نادرستی چون «فلسفه عربی» و حتی قرار دادن آن در مقابل اصطلاحات دقیق و عمیقی همچون «فلسفه ایرانی»، «حکمت خسروانی» و «حکمت مشرقی»، اگر نگوییم ناشی از مقاصد سیاسی و دل‌بستگیهای ملی‌گرایانه است، دست‌کم ناشی از ناآگاهی نسبت به سیر و مسیر تطّور فلسفه اسلامی و روح حاکم بر این سنت عقلی است.

۱۵

اهل نظر و محققان حوزه فلسفه اسلامی بخوبی میدانند که نه‌تنها حکمت متعالیه صدرایی و مشارب فلسفی پس از آن، بلکه حتی نظامهای فلسفی فارابی و ابن‌سینا، به رغم مشابهتهایی در قلمرو معرفت‌شناسی و کیهان‌شناسی و طبیعیات، در قلمروهایی چون هستی‌شناسی، علم‌النفس و معاد، از اساس با فلسفه‌های ارسطو و مشائیان متفاوت است. برای نمونه، چگونه میتوان دغدغه بنیادین فارابی



DOR: 20.1001.1.20089589.1400.12.3.7.7

در هماهنگی و تطابق میان عقل و شرع را به زمینه‌های فلسفی و تأملات نظری سنت یونانی و حتی نوافلاطونی پیوند زد؟ یا چگونه میتوان تقریر استوار و خلاقانه ابن‌سینا درباره علیت و بویژه علیت فاعلی را مربوط و متأثر از فلسفه ارسطو و اتباع او دانست؟ در مورد اخیر، مراجعه به نمط چهارم اشارات و تنبیهات شیخ‌الرئیس برای درک و آگاهی از تمایز و فاصله وی از اسلاف یونانی‌ش کفایت میکند. «علیت» بعنوان یکی از ارکان مباحث مابعدالطبیعه از یکسو و نقص و کاستی تقریر ارسطوئیان از این مبحث با تأکید و تمرکز آنان بر علیت غایی از سوی دیگر، میزان فاصله صاحب اشارات را از تمامی صور مشارب فلسفی قبل از خودش روشن میسازد. بپتدید، این مبحث مسبوق به نوعی وجودشناسی مستقل از یونانیان و مشخصاً بر تمایز میان «وجود و ماهیت» و «امکان و وجوب» استوار است که زمینه‌ی در اسلاف یونانی ندارد.

نمونه‌هایی از این دست فراوان است، آنچه از این جستار انتظار می‌رود، گردآوری و برآورد ابداعات حکمای مسلمان در جمیع مداخل و ابواب طبیعیات، مابعدالطبیعه و حکمت عملی است که هم‌حیث تاریخی آن مورد نیاز است و هم‌حیث تحلیلی و پدیدارشناسانه آن. از حیث تاریخی، ملاحظاتی بمیان می‌آید که بر لزوم اعمال دقت و تأمل افزون‌تر می‌افزاید؛ مهمترین این ملاحظات به نگرش و نگارش جدیدی از سیر تحول و تطور تاریخی اندیشه‌ها و مشارب فلسفی در عالم اسلام بازمی‌گردد. پیش از این به نقیصه مشترک بسیاری از آثار مربوط به تاریخ فلسفه اسلامی اشاره کردیم و آن عبارتست از التزام و تقید نویسندگان به پیش‌فرضها و انگاره‌های شرق‌شناسی در این زمینه. بدین ترتیب، در گام اول، سنجش و نقد این پیش‌فرضها برای تدوین هرگونه مجموعه‌ی در باب تاریخ فلسفه و عرفان اسلامی ضرورت دارد و بدون بازنگری در این انگاره‌ها، نتیجه کار حداکثر تقریری نو از نوشته‌های قبلی خواهد شد.

سردبیر